

تأملی بر «اثبات تناسخ، براساس وحدت خاطرات»

نادر شکراللهی*

چکیده

یکی از ادله‌ای که مسئله تناسخ را در دوره جدید تأیید می‌کند، وجود افرادی است که مدعی‌اند از زندگی پیشین خود خاطراتی دارند. در تحقیقات مشخص شده است تعداد زیادی از این افراد دچار توهم‌اند، یا احتمال فریبکاری آنان وجود دارد؛ اما ادعای بیش از سی نفر مورد توجه قرار گرفته است. برای تکیه بر خاطرات این افراد به عنوان دلیلی بر تناسخ، باید معیار وحدت هویت شخصی را صرف خاطرات بگیریم؛ اما این معیار اولاً به شروطی مانند واقعی بودن خاطرات بستگی دارد و ثانیاً به وجود شهادی که واقعی بودن آن خاطرات را تأیید کند. وجود این شاهدان می‌تواند احتمال اینکه در ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم، این اطلاعات را از آنان گرفته باشد وجود دارد.

واژگان کلیدی

تناسخ، جاودانگی، دلیل تجربی تناسخ، ملاک هویت شخصی.

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه تربیت معلم تهران. Nadershokrollahi@gmail.com
تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۱۱/۱۵ تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۴/۲۷

مقدمه

یکی از نظریات رایج در بحث جاودانگی، نظریه تناسخ است. پیروان ادیان ابراهیمی که به معاد معتقدند، باید تناسخ را ابطال کنند؛ در غیر این صورت، ادله‌ای مانند عدالت الهی که برای تأیید جاودانگی از نوع معاد ارائه شده، تمام نخواهد بود. شاید به این دلیل است که در بعضی از کتاب‌های فلسفی مانند اسفار، ابتدا تناسخ مطرح و ابطال می‌شود و پس از آن، مسئله معاد بررسی می‌گردد. (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱: ۹ / ۲)^۱

در بررسی تناسخ - که امروزه بیش از یک میلیارد نفر به تناسخ معتقدند^۲ - گاهی سخن از درستی و نادرستی ادله است و گاهی درستی و نادرستی مدعا. با ابطال مدعا می‌توان به ضعف ادله رسید؛ اما با ابطال دلیل نمی‌توان بطلان مدعا را نتیجه گرفت. با این حال، بررسی تک تک ادله کاری علمی است. برای بطلان ادله و مدعای تناسخ - که ادامه حیات یک فرد پس از مرگ بدن اول در جسم دیگر است^۳ - از دیرباز در کتب فلسفی و کلامی مباحث مفصلی مطرح شده است و معمول فلاسفه و متکلمان اسلامی در رد آن ادله‌ای ذکر کرده‌اند.^۴

۱. ر.ک: به سی دی درس‌های ج ۹ اسفار استاد جوادی آملی.

۲. معمول ادیان شرق آسیا به نظریه تناسخ (به شکل‌های مختلف) اعتقاد دارند. پیروان آیین هندوییزم و پیروان دو آیین دیگر که از هندوییزم نشأت گرفته است؛ یعنی جینیسم و بودیسم به تناسخ معتقدند. این ادیان در هندوستان، سیلان، برمه، کمبودیا، سیام، چین، کره، ژاپن، تبت و مغولستان گسترده‌اند. (ر.ک: ناس، ۱۳۸۷: ۱۶۰ به بعد) این بازگشت می‌تواند به چند صورت باشد: حلول روح شخص متوفی در جمادات (رسخ)، حلول در نباتات (فسخ)، حلول در حیوانات (مسخ) و حلول روح شخص متوفی در انسان‌ها (تناسخ). هرچند تناسخ در آیین‌هایی که نام بردیم بیشتر مورد تأکید است، اما بعضی بر این باورند که در بسیاری از ادیان و مذاهب جهان - حتی نزد برخی فرقه‌های انحرافی جهان اسلام - اعتقاد به تناسخ، با عناوین گوناگون وجود داشته و دارد. (توفیقی، ۱۳۸۱: ۴۰)

۳. این تعریف بهتر از آن است که بگوییم: تناسخ انتقال یک روح از جسمی به جسم دیگر است؛ زیرا این تعریف با مبنای کسانی که به تناسخ معتقدند و وجود روح را قبول ندارند، هماهنگ نیست.

۴. فقط از ظواهر کلام بعضی از فلاسفه اسلامی اعتقاد به تناسخ دیده می‌شود؛ برای مثال، قطب‌الدین شیرازی در *دره التاج* دلیلی بر تأیید تناسخ ذکر می‌کند. (قطب‌الدین شیرازی، ۱۳۶۹: ۴ / بخش نخست، فن دوم، مقاله ششم). بعضی بر این باورند که شیخ اشراق در نوشته‌های اشراقی خود، به تناسخ گرایش دارد. او در *مطارحات و تلویحات* تناسخ را مردود می‌داند و این دو اثر او به روش مشائین نوشته شده است؛ اما در پایان کتاب حکمت

تأملی بر «اثبات تناسخ، براساس وحدت خاطرات» □ ۸۳

در این نوشتار یکی از ادله‌ای که قدمت چندانی ندارد، بررسی می‌شود. تکیه این دلیل بر یکی از ادله تجربی است که ادعای وجود افرادی است که زندگی پیشین خود را به یاد می‌آورند. یادآوری خاطرات گذشته به دو صورت است: اول، کسانی که از طریق هیپنوتیزم می‌توانند زندگی گذشته خویش را به یاد آورند و دوم، کسانی که به صورت معمول این خاطرات را دارند. در اینجا فقط نوع دوم مورد بررسی قرار خواهد گرفت. از این رو ابتدا اصل دلیل را مرور می‌کنیم و سپس به ارزیابی آن می‌پردازیم.

کسانی که با ابطال مدعا - نه با ابطال تک تک ادله‌ای که عرضه شده است - به بطلان تناسخ می‌پردازند، باز باید توجهی برای این پدیده بیابند، که چگونه است که افرادی گذشته خویش را به یاد می‌آورند و بعضی شواهد نشان از درستی خاطرات آنان - از شخص دیگری که مرده است - دارد. گرچه ممکن است فلاسفه و متکلمینی که با روش عقلی به ابطال مدعای تناسخ می‌پردازند، خود را از پرداختن به ابطال این دلیل تجربی بی‌نیاز بدانند و حل آن را بر عهده روان‌شناسان و روان‌پزشکان قرار دهند.

یکی از نقدهای عالمان گذشته به مسئله تناسخ این بود که چرا کسی گذشته خویش را به یاد نمی‌آورد. در صورت قبول تناسخ لازم می‌آید که دست کم فردی بتواند گذشته خود را در بدن سابق به یاد آورد. (قاضی عبدالجبار، ۱۳۸۲: ۱۳ / ۴۱۱ و ۴۱۲؛ همو، ۱۴۱۶: ۴۸۷ و ۴۸۸؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۸۸ و ۸۹) این امر نشان می‌دهد که تا پیش از دوره جدید، کسی دیده نشده که بتواند گذشته خویش را به یاد آورد. هرچند در آیین بودا بر این باورند که بودا هزار زندگی پیشین خود را به یاد می‌آورده است. به نظر می‌رسد عالمان گذشته، یا از این ادعای آیین بودا اطلاعی نداشتند یا اینکه آن را بر یک باور دینی حمل می‌کردند، نه یک واقعیت قابل استناد و بررسی.

الاشراق که نشان‌دهنده اندیشه‌های اشراقی اوست، نحوه بیان وی به صورتی است که باید آن را قسمتی از تناسخ یا نقل تلقی کرد. (ر.ک: موحد، ۱۳۸۴: ۲) مشخص است که نظر نهایی در این مورد، به بررسی مستقل نیاز دارد.

۱. اصل دلیل

ادله‌ای را که در تأیید تناسخ اقامه شده است می‌توان به سه گروه «متافیزیکی»، «تجربی» و «کلامی» تقسیم کرد. (Ninian Smart, 1967, p.332)

در بخش ادله تجربی چند دلیل آمده؛ مانند: تفاوت استعداد کودکان برای یادگیری، دانشی که کودکان نابغه از آن بهره‌مند هستند و از دنیای پس از تولد خود نگرفته‌اند و... (همان) در بعضی از کتاب‌های فلسفه دین - که در اواخر قرن بیستم نوشته شده است - در کنار این ادله تجربی، دلیل تجربی دیگری برای تناسخ مطرح شده که مدعی است عده‌ای در اطراف جهان دیده شده‌اند که زندگی گذشته خویش را به یاد می‌آورده‌اند. (هیگ، ۱۳۷۲: ۲۷۱) در بعضی نوشته‌ها زندگی این افراد گزارش شده است. نمونه مورد توجه اهل نظر، کتاب سه‌جلدی «استیونسن» است. (Stevenson, 1975-1979) در جلد اول این کتاب، زندگی ده نفر که در هند دیده شده‌اند، گزارش شده است. در جلد دوم، ده نفر سریلانکایی و در جلد سوم، دوازده نفر لبنانی.

همچنین با بعضی از دانشجویان کلاسم برخورد داشته‌ام که مدعی بودند در بعضی مجالس که در کشور برگزار می‌شود، شرکت کرده‌اند و آنجا در حالتی قرار گرفته‌اند که چند شخصیت گذشته خود را به یاد آورده‌اند.

باید این گزارشات را به این مقدمه ضمیمه کرد کسی که از شخص دیگری خاطراتی را به یاد آورد و بر این باور باشد که این وقایع بر خود او گذشته است و دیگران وقوع چنین خاطراتی را تأیید کنند، این نشان از آن است که این شخص دوم همان شخص اول است. تذکر: در مورد کسانی که زندگی گذشته خویش را به یاد می‌آورند گزارشات زیادی وجود دارد که بسیاری از آنها، برای کسانی که به مباحث کلامی یا فلسفی می‌پردازند قابل اعتنا نیست؛ برای مثال، استیونسن در تحقیقات خود از حقوقدانی به نام چامپ رانسوم مدد گرفته است. رانسوم معتقد است:

نمونه‌های مورد استشهاده استیونسن حتی دلیل نسبتاً مناسبی هم به حساب نمی‌آید. از میان حدود ۱۱۱۱ مورد ادعای تولد مجدد، فقط در ۱۱ مورد پیش از شروع تحقیقات هیچ رابطه و تماسی بین دو خانواده وجود نداشته است. این موارد تولد مجدد، دلایلی مخدوش و شبه داستان‌پردازی، آن هم از ضعیف‌ترین نوع آن است. (Edwards, 1992: p.14)

استیونسن مواردی را گزارش کرده است که در آن، بچه‌هایی که عمدتاً بین دو تا چهار سال دارند از زندگی پیشین خود خاطراتی را نقل می‌کنند. در موارد متعدد، اشخاصی که بچه‌ها ادعا می‌کنند در زندگی قبلی همان‌ها بوده‌اند، واقعاً وجود داشته‌اند و بسیاری از توصیفاتی که این بچه‌ها ارائه می‌دهند، درست است.

استیونسن احتمال فریبکاری را در این بچه‌ها رد می‌کند؛ اما بعضی بر این باورند که نشانه‌هایی بر دروغ‌گویی این کودکان وجود دارد؛ برای مثال «بسیاری از این بچه‌ها ادعا کرده‌اند که از طبقه اجتماعی بالاتری بوده‌اند و حتی یکی از آنها یک سوم از زمین متعلق به پدر زندگی قبلی‌اش را مطالبه کرده است.» (ibid: p. 12)

یا گاهی در این خاطرات اموری ذکر شده که حتی خود میت هم در دوران حیات خود از آن اطلاع نداشته است؛ مثلاً یکی از افرادی که مدعی است گذشته خود را به یاد می‌آورد، در یک برنامه تلویزیونی - که از شبکه ترکیه پخش شد - ادعا کرد که یکی از مشغولیت‌هایش در زندگی پیشینش رقص باله بوده و چون پدر بزرگ او از این کار خوشش نمی‌آمده است، پس از مرگ او عکس خانمی را که در حال رقص باله بود، در صندوقی در زیر زمین خانه پنهان کرده است. پیرمردی که به عنوان پدر بزرگ شخص میت، شاهد صدق سخنان این مدعی تناسخ بود، این واقعه را تأیید کرد؛ اما روشن است که نمی‌توان این مطلب را تأییدی بر تناسخ دانست؛ زیرا این شخص، مدعی مطالبی است که حتی خود شخص میت هم از آن خبری ندارد. پس در صورتی که واقعاً چنین اتفاقی افتاده باشد و پدر بزرگ، عکس شخص میت را پنهان کرده باشد و شخص دوم از آن خبر داشته باشد، باید منبع اطلاعاتی در جای دیگری باشد.

بر این اساس، ما در این نوشته بر جزئیاتی که در خاطرات آمده است، تکیه نمی‌کنیم تا ببینیم چه حد می‌توان به درستی یا فریبکارانه بودن آن پی برد. این کاری است میدانی و تا حدی در حوزه کار متخصصین حقوقی و قضایی. مبنای ما در این نوشته این است که:

۱. حقیقتاً کسانی وجود دارند که خاطراتی را از مردگانی به یاد می‌آورند و بر این باورند که این وقایع بر خود آنها گذشته است؛
۲. عده‌ای موثق وجود دارند که تأیید می‌کنند این وقایع برای آن اموات رخ داده است.

۲. ملاک وحدت هویت شخصی

یک بحث مقدماتی لازم است تا بتوان بر اساس آن درباره درستی یا نادرستی استناد به خاطرات بر وقوع تناسخ، به داوری پرداخت. آن ملاک، وحدت هویت شخصی است. این بحث یکی از مباحث کلیدی در فلسفه نفس است؛ همچنان که از مباحث محوری در بحث جاودانگی نیز به شمار می‌آید. ملاک تشخیص با ملاک وجود یا انسانیت متفاوت است. مقصود این است که من به عنوان یک فرد، با چه ملاکی خود را غیر از شخص دیگری می‌دانم. این بحث، هم مورد نیاز کسانی است که قائل به تناسخ هستند و هم برای کسانی که به معاد اعتقاد دارند. چند ملاک در کتب فلسفه نفس برای این مقصود عرضه شده است که عبارتند از:

۱. معیار جسمانی (شامل نظریه بدن و نظریه مغز)؛
۲. معیار مبتنی بر حالات روانی (شامل نظریه خاطرات یا نظریه خاطرات و دیگر حالات روانی، مانند باورها، خصیصه‌ها، تمایلات و مانند آن)؛
۳. معیار مرکب. (Garrett, 1998: p. 360)

مقصود از «معیار جسمانی» این است که ما در صورتی می‌توانیم بگوییم شخص الف، همان شخص ب است که بدن هر دو، واحد باشد. نظریه مغز ملاک این‌همانی را آن می‌داند که اگر ماده مغزی شخص الف، همان ماده مغزی شخص ب باشد، این دو

یک نفرند؛ هرچند بقیه اجزای بدن آنها و حالات روحی و خاطراتی که به یاد می‌آورند و معلوماتی که واجد آنند، متفاوت باشد.

نظریه دوم که بر حالات روانی تکیه دارد بر این باور است که فقط در صورتی می‌توانیم به یکی بودن دو فرد حکم کنیم که حالات روانی یکسانی از خود بروز دهند، مانند: خاطرات و معلومات یکسان، یا خصوصیات روحی یکسان، مانند: بخیل بودن، بشاش بودن و مانند آن. نظریه ترکیبی (معیار مرکب)، هر دو را ملاک می‌داند؛ یعنی، هم باید جسم فرد الف، همان جسم فرد ب باشد و هم خصوصیات روانی آن دو یکی باشد.

طرفداران نظریه روانی به دو شاخه تقسیم می‌شوند:

۱. گروهی می‌گویند وحدت حالات روانی فقط در صورتی که علت آن به صورت معمول و نرمال باشد می‌تواند ملاک وحدت شود، که مقصودشان وحدت مغز است. به این معنا که اگر در شرایط روانی واحد و یکسان، خاطرات در دو شخص دیده شود، فقط در صورتی می‌توانیم بگوییم این شخص، همان شخص اول است که این اتفاق به صورت معمول اتفاق بیفتد؛ یعنی اینکه این دو از جسم یا مغز واحدی برخوردار باشند. (در این صورت، این قسم از نظریه جزء معیارهای مرکب قرار می‌گیرد.)

۲. در مقابل، گروهی می‌گویند چنین محدودیتی لازم نیست و در صورت تکرار حالات روانی می‌توان به این‌همانی شخص دوم با اول حکم کرد. (خواه این یکسانی حالات روانی به صورت معمول و با وحدت جسم رخ دهد، یا به صورت غیر معمول) (Parfit, 1984: ch. 10)

از میان این ملاک‌ها آنچه در دلیل تجربی مبتنی بر خاطرات، مبنا قرار گرفته است، ملاک وحدت خاطراتی است که خواه از راه معمول و خواه غیر معمول به دست آمده باشد؛ زیرا ملاک‌های دیگر در اینجا به کار نمی‌آید؛ چون مسلم است که جسم و مغز در شخص دوم تکرار نشده است. پس نقطه محوری در بحث ما این خواهد بود که آیا صرف وحدت خاطرات یا وحدت خاطرات و دیگر حالات روانی می‌تواند معیاری برای حکم به این‌همانی باشد؟

طرفداران نظریه وحدت حالات روانی

از طرفداران نظریه وحدت حالات روانی می‌توان به جان لاک (۱۷۰۴ - ۱۶۳۲) اشاره کرد. او در رساله‌ای در باب فاهمه انسانی چنین می‌نویسد:

از آن جهت که یکسانی آگاهی است که یک انسان را همان انسان می‌کند، وحدت هویت فقط بستگی به این یکسانی آگاهی دارد؛ حال خواه در یک موجود واحد استمرار یابد، یا اینکه در چند شخص متوالی که در پی هم می‌آیند تکرار شود. (Locke, 1961: vo l2, ch 28, part 10)

سخن لاک این است که وحدت هویت یک فرد، در جسم و ماده مغزی او نهفته نیست؛ بلکه در استمرار ذهنی تجاربی است که از سر گذرانده است. حال، این وحدت تجارب ممکن است در یک ماده جسمانی استمرار یابد، یا در اجسام متفاوتی به توالی تکرار شود. به عبارت دیگر، شخص x در زمان t_2 همان شخص y در زمان t_1 است؛ به شرط آنکه x بتواند آنچه را که y در t_1 انجام داده است، به خاطر آورد. در اینجا جان لاک از بین حالات روانی بر عنصر آگاهی تأکید دارد. ظاهر کلام او این است که اگر معلومات و خاطرات این دو نفر یکسان باشد، هرچند در اموری مانند گشاده‌روی یا گشاده‌دستی و... متفاوت باشند، خدشه‌ای به یکی بودن این دو شخص وارد نمی‌شود.

اگر این مبنا را برای ملاک این‌همانی در وحدت هویت شخص در نظر بگیریم و بتوانیم از آن دفاع کنیم، در این صورت توانسته‌ایم برای تناسخ، مبنایی از دلیل تجربی مبتنی بر خاطرات بیابیم؛ در غیر این صورت نمی‌توان بر این دلیل تکیه کرد. در اینجا باید دو بحث از هم تفکیک شود:

اول اینکه بگوییم برای اینکه کسی در زمان حال، همان شخص در زمان گذشته باشد، باید خاطراتی را که بر شخص اول گذشته است به یاد آورد، که در این صورت، یادآوری را شرط لازم دانسته‌ایم.

دوم اینکه بگوییم اگر کسی خاطراتی را از شخصی به یاد آورد، این همان شخص اول است، که در این صورت، عینیت خاطرات هم شرط لازم و هم شرط کافی است. یا اینکه بگوییم یادآوری خاطرات برای وحدت هویت شخصی، دلیل انحصاری است؛ یعنی اولاً برای این کار کفایت می‌کند و ثانیاً هیچ جایگزینی ندارد. آنچه مدافعان تناسخ لازم دارند فقط همین است که خاطرات هم می‌تواند به صورت مستقل ملاکی برای وحدت هویت شخصی تلقی شود و لازم نیست آن را شرط انحصاری بدانیم.

۳. ارزیابی این دلیل

نکته‌ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که:

۱. آیا صرف خاطرات می‌تواند ملاک این‌همانی باشد؟

۲. در صورت مثبت بودن پاسخ قبلی، پرسش دوم این است که چه خاطراتی می‌تواند

این وظیفه را بر دوش کشد؟

۳. آیا خاطراتی که این اشخاص از مردگان نقل می‌کنند، بر معیارهای خاطرات

درست مطابقت دارد یا نه؟

چنان‌که پیش از این آوردیم، این نوشته به پرسش سوم نمی‌پردازد؛ چراکه بررسی جزئیات خاطرات، کار میدانی را می‌طلبد. شایان ذکر است که هرچند معیار وحدت خاطرات برای حکم به یکسانی دو شخص با اشکالاتی مواجه است - که به بعضی از آن اشاره خواهیم کرد - اما این بدان معنا نیست که معیارهای دیگر مصون از نقد هستند. فلسفه نفس هنوز پاسخی را که مورد توافق نسبی باشد فراهم نکرده است.

الف) اشکالات غیر وارد بر نظریه وحدت خاطرات

ابتدا به نقدهایی اشاره می‌کنیم که به نظر می‌رسد وارد نیست و بعد به نقدهایی که وارد است، می‌پردازیم.

یک. مستقل نبودن روح از بدن

بعضی اشکال کرده‌اند که تکیه بر خاطرات، مبتنی بر تمایز روح و بدن است و چنین تمایزی پذیرفتنی نیست. (Ninian Smart, 1967: p. 333)

بررسی اشکال: دو اشکال بر این مطلب وارد است:

اول اینکه اصل این مطلب، درست به نظر نمی‌رسد. فقط در صورتی می‌توان از آن سخن چنین نتیجه‌ای را استنتاج کرد که بین جسم در زمان t_1 و جسم در زمان t_2 تباین و اختلاف باشد؛ وگرنه اگر نوعی اتصال بین دو جسم وجود داشته باشد، می‌توان گفت هرچند جسم قبلی از بین رفته و جسم جدید جای آن را گرفته است، اما این جابجایی به تدریج بوده و اطلاعات سلولی به سلول جدید منتقل شده است؛ بدون اینکه برای استمرار این اطلاعات، به موجودی مستقل به نام «روح» نیازمند باشیم.

این سخن درست است اگر در مورد تناسخ بخواهیم بر خاطرات تکیه کنیم، این ابتدا فقط در صورت استقلال روح معنا می‌یابد که به صورت مستقل به آن اشاره خواهیم کرد. اشکال دوم مبنایی است؛ به این معنا که تمایز روح از بدن با ادله‌ای که در کتب فلسفی مطرح شده است، و حتی براساس ادله تجربی که بر خاطرات از مرگ برگشتگان تکیه دارد، قابل دفاع است، که بحث از آن، خارج مقصود است.

دو. به یاد نیاوردن خاطرات

ممکن است کسی بپرسد که اگر خاطرات ملاک باشد، آن بخش از زندگی ما که به یاد ما نمی‌آید چگونه پاسخ می‌یابد؟ آیا می‌توان گفت آن فرد، همین فرد دوم نیست؟ درحالی که ما در زندگی روزمره، کسانی را که گذشته خویش را به یاد نمی‌آورند، مانند کسانی که دچار بیماری فراموشی شده‌اند، همان فرد قبلی می‌دانیم. توماس رید (۱۷۹۶ - ۱۷۱۰) این نقد را بر جان لاک وارد کرده است. (Maslin, 2001: p. 141)

بررسی اشکال: هرچند این اشکال قابل تأمل است، اما اشکال بنیادینی نیست. در هر حال،

آن بخش از زندگی که شخص دوم به یاد می‌آورد، می‌تواند نشان از یکسانی این دو شخص باشد. به تعبیر دیگر، مدعی نظریه «وحدت خاطرات» بر این باور است که اگر کسی خاطراتی را از گذشته فردی خویش به یاد آورد و مدعی شود که آن خاطره بر او گذشته است، این فرد، همان است؛ هرچند تعداد این خاطرات اندک باشد و بقیه زندگی فرد اول را به یاد نیاورد.

سه. عدم کفایت وحدت خاطرات

جان هیک برای نقد ملاک وحدت خاطرات می‌نویسد:

برای اثبات این‌همانی باید سه مسئله در کنار هم وجود داشته باشد: اول اینکه بین خاطرات اتصال وجود داشته باشد؛ دوم اینکه به نوعی استمرار جسمانی هم دیده شود، و سوم اینکه استمرار حالات روانی، مانند کبر، تواضع، بخل، جود و مانند آن، در شخص دوم دیده شود. به نظر او در مواردی که ادعای تناسخ می‌کنند، این امور در کنار هم وجود ندارد. (هیک، ۱۳۷۲: ۲۷۶ - ۲۷۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴)

بررسی اشکال: هرچند در معمول مواردی که ما در زندگی عادی حکم به این‌همانی می‌کنیم این شروط را در نظر می‌گیریم، اما با دقت فلسفی، جمع این امور لازم نیست و یا دست‌کم استمرار جسمانی یا استمرار حالات روانی شرط لازمی نیست. خصوصیات روحی افراد می‌تواند تغییر کند و ظواهر فیزیکی هم بر اثر گذر زمان یا حتی پیوند اعضا تغییرپذیر است، بدون اینکه ما ملتزم شویم که این شخص به شخص دیگری تبدیل شده باشد. به تعبیری، جان هیک در این مسئله به تفاهم عرفی تمسک کرده است. با قبول این مبنا می‌توان این اشکال را وارد دانست که معمول مردم این شخص را همان شخص قبل از پیوند اعضا می‌دانند. ضمن اینکه در این مسئله تمسک به فهم عرفی، جای بررسی مستقلی دارد.

ب) نقدهای وارد بر نظریه وحدت خاطرات

تا اینجا به اشکالاتی که بر ملاک وحدت خاطرات و این‌همانی شخصی وارده شده است اشاره کردیم؛ اما به نظر می‌رسد که اشکالات واردی نبودند. البته نقدهای دیگری نیز وجود دارد که به اجمال به بعضی از آنها می‌پردازیم:

یک. عدم اعتقاد به روح از سوی بعضی معتقدان به تناسخ

ملاک خاطرات فقط با میانی آن دسته از معتقدان به تناسخ می‌تواند سازگار باشد که معتقد به روح یا جوهری مستقل از جسم باشند؛ وگرنه کسانی مانند بودیست‌ها که منکر وجود چنین موجودی هستند (Ninian Smart, 1967: p 331) نمی‌توانند به خاطرات تمسک کنند؛ زیرا در نقل خاطرات، فرض بر این است که جسم پیشین در خاک قرار گرفته و اکنون بدن دیگری این معلومات را حمل می‌کند. پس چیزی که حامل این خاطرات است باید از بدن گذشته به بدن جدید منتقل شده باشد. البته بودا می‌کوشد با توضیحات پیچیده و در انتها با تمسک به تشبیه و تظنیر نشان دهد که چگونه بدون اینکه لازم باشد روح را مستقل از بدن بدانیم، صفات حیات موجود اول را در موجود دوم مستمر تلقی کنیم. او به نقشی که نگین بر روی موم می‌گذارد و یا شمعی که از شمع دیگر روشن می‌شود، مثال می‌زند. (ناس، ۱۳۸۷: ۱۹۰ و ۱۹۱) اما این تشبیهات نمی‌تواند این مسئله فلسفی را که چگونه شخص دومی در جسم دوم با معدوم شدن جسم اول ادامه حیات می‌دهد، حل کند. در این مثال دو نکته وجود دارد که در تناسخ دیده نمی‌شود:

اول اینکه در مثال نگین و آتش، آتش اول و نقش اصلی نگین هنوز باقی است؛ با این حال، نقشی بر موم و شعله‌ای در جسم دوم به وجود آمده است.

دوم اینکه در این دو مورد، بین جسم اول و دوم، اتصال و ارتباطی به وجود آمده است. شاید این تشبیه، در زندگی معمولی که یک جسم به مرور تغییر می‌کند و اطلاعات سلولی با اتصال به سلول دیگر و بلکه با تولد سلول دوم از سلول اول جابه‌جا می‌شود، مفید باشد؛ اما در تناسخ، که شخصی در مکانی بسیار دورتر از مکان زندگی و مرگ شخص اول و بدون هیچ تماسی با جسم شخص اول، همان حیات و زندگی را ادامه می‌دهد، به سامان نمی‌رسد.

دو. چرا همگان گذشته خویش را به یاد نمی‌آورند؟

چرا فقط عدّه محدودی خاطرات گذشته خود را به یاد می‌آورند و از بین میلیاردها انسان فقط همین گروه اندک چنین توانایی دارند؟ ممکن است مدافعان پاسخ دهند که فشار

تأملی بر «اثبات تناسخ، براساس وحدت خاطرات» □ ۹۳

مرگ و تولد طوری است که باعث می‌شود معلومات و خاطرات از دست برود. فخر رازی (متوفی ۶۰۶) در رد این نقد می‌کوشد. به نظر او می‌توان چنین فرض کرد که یادآوری احوال هر بدنی، موقوف به تعلق به همان بدن باشد. (فخر رازی، ۱۴۰۴: ۳۳۳) اما دو اشکال بر این سخن وارد است:

اول اینکه چگونه شما به این‌همانی این دو شخص حکم کرده‌اید؟ جسم او که همان جسم نیست و خاطرات هم که تکرار نمی‌شود.

اشکال دوم - که در راستای همان اشکال اول است - اینکه، فخر رازی ناخواسته تمام هویت را به جسم داده است؛ آن هم جسمی که هیچ ارتباطی با جسم گذشته ندارد. ممکن است کسی بر نقد دوم این اشکال را وارد کند که فشار مرگ و تولد طوری است که باعث می‌شود تمام خاطرات از ذهن معمول مردم پاک شود؛ اما این پاسخ موجهی نیست؛ زیرا نمی‌توان مرگ و تولد را آنچنان دانست که باعث از بین رفتن خاطرات شود. کدام تلقی از مرگ و تولد است که می‌تواند چنین ضربه ویرانگری بر حافظه وارد کند که وقایع مهمی مانند مرگ عزیزان یا یک موفقیت بزرگ در زندگی از یاد برود؟

ممکن است این اشکال بر این نقد وارد شود که آنقدر بین مرگ شخص اول و تولد در جسم دیگر فاصله می‌افتد که همه‌چیز فراموش می‌شود. در این مورد، طول مدت یا وقفه در کار عقل - که ضمن انتقال روح به بدن بعدی پیش می‌آید - نمی‌تواند عذری برای فراموشی باشد؛ چون در یادآوری امور مهم - مثل مصیبت والدین یا ریاست و تدریس - که در زندگی هرکسی پیش می‌آید، طول مدت یا زوال عقل هیچ اثری ندارد. افزون بر اینکه اگر چنین پاسخی درست باشد، چگونه عده‌ای که مرگ و تولدی را از سر گذرانده‌اند توانسته‌اند زندگی قبلی خویش را به یاد آورند؟

سه. مشکل دور

باتلر (۱۷۵۲ - ۱۶۹۲ م) معتقد است معیار خاطره، دور است. به این بیان که اگر شخص

الف به صورت واقعی آنچه را که شخص ب انجام داده است به یاد آورد، نتیجه می‌گیریم که الف همان ب است. اگر من در زمان حال به یاد آورم که سال گذشته در دانشگاه تربیت معلم تدریس داشتم، پس من باید همان شخصی باشم که در سال گذشته در دانشگاه تربیت معلم تدریس کرده‌ام. این استدلال که «من تدریس سال گذشته در دانشگاه تربیت معلم را به یاد می‌آورم» در بردارنده این جمله است که «من به یاد می‌آورم که سال گذشته در دانشگاه تربیت معلم تدریس کرده‌ام.» اگر این جمله بخواهد مفهوم داشته باشد، باید مرجع ضمیر این دو «من» در هر دو جا، یک شخص باشد.

طبق نظر باتلر این استدلال دوری است؛ زیرا آشکار و بدیهی است که آگاهی از وحدت شخصی، پیش فرض این عبارت است و بر این اساس نمی‌تواند خود، سازنده وحدت شخصی باشد. (Butler, 1900, p. 233)

به عبارت دیگر، در خاطره‌ای که از تدریس در دانشگاه تربیت معلم دارم، فرض این است که من همان شخصم؛ ولی ممکن است که من در این خاطره اشتباه کرده باشم و آن شخص نباشم. پس از یک سو ملاک اینکه من آن شخص باشم، این است که در خاطره خود بر صواب باشم و از سوی دیگر، در صورتی بر خاطره خود بر صوابم که من همان شخص باشم. این استدلال یا دوری است، یا اینکه وحدت شخصیت من و آن فردی که سال گذشته در آن دانشگاه تدریس کرده است، یکی فرض شده است.

چهار. تضعیف کننده بودن شاهدان

خاطرات فقط در صورتی می‌تواند ملاک این‌همانی باشد که خاطرات درستی باشد؛ یعنی خاطراتی باشد که مطابق واقع باشد. این در صورتی است که عده‌ای باشند که رخ دادن چنین اتفاقی را تأیید کنند؛ زیرا اگر صرفاً خاطراتی را معتبر بدانیم که شخص گمان می‌کند آن را به یاد می‌آورد، در این صورت دور لازم می‌آید. (پترسون، ۱۳۷۶: ۳۲۷) و این در صورتی است که عده‌ای از نسل شخص میت زنده باشند. اگر چنین شرایطی وجود داشته باشد، این احتمال می‌رود که شخصی که خاطراتی را از گذشتگان ذکر

تأملی بر «اثبات تناسخ، براساس وحدت خاطرات» □ ۹۵

می‌کند، این وقایع را از دیگرانی که همزمان آن میت می‌زیستند، شنیده باشد. مگر اینکه این شخص خاطراتی را نقل کند که فقط بین خود او و شاهد صدق او گذشته باشد، که در این صورت اولاً دایره خاطراتی که می‌تواند مؤید باشد خیلی محدود می‌شود؛ ثانیاً به دلیل اینکه امر خارق‌العاده‌ای است باید ادله و شاهدها بسیار بیشتر از معمول باشد تا بتوان بر آن تکیه کرد؛ در غیر این صورت، خاطرات از حجیت می‌افتد و برای دیگران قابل اطمینان نخواهد بود.

پنج. نظریه کریپتومنسیا

ممکن است براساس نظریه کریپتومنسیا،^۱ یادآوری خاطراتی که شخص گمان می‌کند بر خود او گذشته است درحالی‌که در جهان خارج هم اتفاق افتاده است، توجیه شود:

ضمیر ناخودآگاه ما همچون یک انبار بسیار بزرگ و درهم ریخته‌ای از اطلاعات است. این اطلاعات از منابع بسیار متنوعی نظیر تلویزیون، کتاب، سخنرانی و هر آنچه از اطراف خود می‌شنویم و می‌بینیم گردآوری شده باشد. در شرایط عادی، این اطلاعات بازخوانی نمی‌شود؛ اما گاه این خاطرات که کاملاً در ضمیر ناخودآگاه پنهان مانده است به‌صورت ناخواسته و بدون اراده قبلی احیا می‌شود و گاه این بازخوانی به‌صورت بسیار گیج‌کننده‌ای ظاهر می‌شود؛ زیرا خاستگاه آن کاملاً به فراموشی سپرده شده است. (Harris, 1986: p. 19)

طبق این نظریه که یک احتمال و یا نظریه بدیل برای توجیه یادآوری خاطرات است، در حجیت استناد به خاطرات این افراد معدود تردید خواهد شد. البته این اشکال در صورتی وارد است که احتمال رود این شخص خاطرات را از جای دیگری شنیده و به مرور گمان کرده که برای خود او اتفاق افتاده است.

۱. کلمه Cryptomnesia مشتق از دو کلمه است: Crypto به معنای پنهان و مخفی است. (حق‌شناس، ۱۳۸۴: ۳۴۳) این ترکیب در لغت به معنای خاطره پنهان است. این نظریه برای اولین بار توسط یک استاد روان‌شناسی به نام تئودور فلورنی Théodore Flournoy، (۱۹۲۱ - ۱۸۵۴) مطرح شد تا منشأ تجاربی را که مردم گمان می‌کنند اصیل هستند و مربوط به خود آنهاست، تبیین کند در صورتی‌که در واقع، این تجارب مبتنی بر خاطراتی است که آنها فراموش کرده‌اند.

<http://www.skepdic.com/cryptomn.html>

نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد ملاک وحدت هویت یک شخص در طول زمان، در مقام اثبات خاطراتی باشد که شخص از گذشته خویش به یاد می‌آورد، که در آن تداوم دیگر حالات روحی، مانند گرایش‌ها و سلاقی لازم نیست؛ زیرا این حالات در معمول موارد تداوم نمی‌یابد. در صورتی که تکیه بر خاطرات برای نشان دادن این‌همانی به صورت معمولی رخ دهد، مانند معمول مواردی که ما با آن مواجهیم، که با تداوم نسبی خصوصیات جسمانی همراه است، مشکل چندانی ندارد؛ اما اگر به صورت غیرمعمول باشد، همان‌طور که در مورد افراد مدعی تناسخ دیده می‌شود، چون امری غیر عادی است که شخص در جسم دیگری همان خاطرات را به یاد آورد اولاً با مبنای بعضی از معتقدین به تناسخ که به استقلال روح باور ندارند، هماهنگ نیست؛ زیرا این خاطرات باید بر محملی حمل شود که مستقل از جسم است، و ثانیاً باید با ادله بسیاری قوی، واقعی بودن این خاطرات تأیید شود و احتمال اینکه شخص این اطلاعات را از کس دیگری دریافت کرده باشد، منتفی شود. شایان ذکر است در مواردی که تاکنون گزارش شده است، این شرایط دیده نمی‌شود.

این خاطرات باید خصوصیت ذیل را داشته باشند تا بتوان بر آن تکیه کرد:

۱. فقط جمع محدودی از این خاطرات اطلاع داشته باشند؛ وگرنه احتمال اینکه این شخص از کسی شنیده باشد زیاد می‌شود.
۲. این عده که شاهد تلقی می‌شوند، موجود باشند.
۳. احتمال ارتباط بین این افراد و شخص مدعی تناسخ وجود نداشته باشد.
۴. تعداد خاطرات قابل توجه باشد.
۵. فرضیه بدیلی که بتواند بهتر این واقعه را نشان دهد، وجود نداشته باشد؛ در صورتی که نظریاتی مانند کریپتومنسیا می‌تواند احتمال بدیلی را مطرح کند که به اصطلاح اذا جاء الاحتمال، بطل الاستدلال؛ چون احتمال رقیبی درآید، استدلال نپاید.

منابع و مأخذ

۱. پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۷۶، *عقل و اعتقاد دینی*، تهران، طرح نو، چ ۱.
۲. توفیقی، حسین، ۱۳۸۱، *آشنایی با ادیان بزرگ*، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب درسی علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۳. حق‌شناس، علی‌محمد و دیگران، ۱۳۸۴، *فرهنگ معاصر هزاره*، تهران، فرهنگ معاصر، چ ۴.
۴. صدرالمتألهین، ۱۹۸۱ م، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، ج ۹، بیروت، داراحیاء التراث، چ ۳.
۵. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۰ ق، *الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد*، تهران، مکتبه جامعه چهلستون.
۶. فخر رازی، محمد بن عمر، ۱۴۰۴ ق / ۱۹۸۴ م، *محصل افکار المتقدمین و المتأخرین من العلماء و الحکماء و المتکلمین*، بیروت، چاپ طه عبدالرؤوف سعد.
۷. قاضی عبدالجبار، ابن احمد، ۱۳۸۲، *المعنی فی ابواب التوحید و العدل*، ج ۱۳، قاهره، ابوالعلاء مصنفی.
۸. _____، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۶ م، *شرح الاصول الخمسة*، قاهره، عبدالکریم عثمان.
۹. قطب‌الدین شیرازی، محمود بن مسعود، ۱۳۶۹، *درة التاج لغره الدباج*، به اهتمام و تصحیح سید محمد مشکوة، تهران، حکمت، چ ۳.
۱۰. موحد، صمد، ۱۳۸۴، *نگاهی به سرچشمه‌های حکمت اشراق و مفهوم‌های بنیادین آن*، تهران، طهوری، چ ۲.
۱۱. ناس، جان بایر، ۱۳۸۷، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۲. هیک، جان، ۱۳۷۲، *فلسفه دین*، ترجمه بهرام راد، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.

13. Butler, 1900, *Of Personal Identity*, in J.H. Bernard (ed.), *The Works of Bishop Butler*, vol,2, London.

14. Edwards, Paul, 1992, *Introduction, In Immortality*, Edited by Paul Edwards. New York; Macmillan.
15. Garrett Brian, 1998, "Personal identity", *Routledge Encyclopedia of Philosophy*, Version 1.0, London and New York: Routledge.
16. Harris, Melvin, 1986, *Are Past-Life Regressions Evidence of Reincarnation?* Free Inquiry.
17. Locke, 1961, J, *An Essay concerning Human Understanding*, London: Every man, s Library, vol.2.
18. Maslin, K.T, 2001, *An introduction to the philosophy of Mind*, Polity Press.
19. Ninian Smart Reincarnation, 1967, *Encyclopedia of Philosophy*, vol 8, 2 nd edition.
20. Parfit, D, 1984, *Reasons and Persons*, Oxford: Oxford University Press, Part 3.
21. Stevenson, Ian, 1975 – 1979, *Cases of the Reincarnation*, vol 1,2,3, Charlottesville, University of Virginia Press.
22. <http://www.skepdc.com/cryptomn.html>.